

آنچه که در صفحات بعدی خواهید خواند چکیده ای است از پاسخ به سئوالاتی که از لابه لای صحبت های اینجانب در حضور دو نفر از همکاران روابط عمومی شرکت ملی صنایع پتروشیمی انتخاب شده است.

سال گذشته مصادف با پنجاهمین سال تشکیل شرکت ملی صنایع پتروشیمی بوده است ، در راستای این امر روابط عمومی آن شرکت تصمیم بر آن گرفت که پای صحبت ۵۰ نفر از به اصطلاح پیشکسوتان این صنعت بزرگ که بنده نیز به انتخاب آنها یکی از آن پنجاه نفر بودم بنشینند و خلاصه ای از گذشته آنها را به تحریر در آورند.

سئوال (۱) - آقای مهندس قبل از اینکه به سراغ دنیای زیبای کودکی شما برویم ، می پرسم برای رهایی از چالش های رو به رو که ما را در دام شکست ها و پیچیدگی های پیاپی گرفتار کرده است باید به سراغ کدام نقش کلیدی برویم؟

جواب (۱) - ما باین جهان آمده ایم که بعنوان اشرف مخلوقات ، عشق و خلاقیت خداوند را در زمین ادامه دهیم ، آمده ایم تا به ارتقاء و تعالی روح و عقل و پیشرفت جامعه بشری دست یابیم ، بنابراین نقش کلیدی ما همانی است که خداوند تعیین کرده است ، یعنی اینکه دوست داشته باشیم عشق بورزیم و عاشقانه با تمام مردمان دنیا تعامل داشته باشیم و عاشقانه خدمت کنیم و بغیر او انتظار پاداش از کسی نداشته باشیم.

این جهان کوه است و فعل ما ندا      سوی ما آید نداها را صدا

سئوال (۲) - حالا ما را ببرید به آبادان ۱۳۲۶ و فضای شگفتی که صنعت نفت در آبادان پدید آورده بود ما پای قصه ی کودکی و نوجوانی شما می نشینم ، لطفاً شروع کنید.

جواب (۲) - شش اسفند سال ۱۳۲۶ در یک خانه سازمانی شرکت نفت در محله بهمینشیرآبادان و در خانواده ای پرجمعیت اما با زندگی نسبتاً رضایتبخش بدنیا آمدم ، کودکیم را در همان محله سپری کردم، اینکه میگویم زندگی نسبتاً رضایتبخش چون پدرم کارمند پالایشگاه آبادان بود و زندگی مذکور و رفاه آنرا شرکت نفت برای

کارمندان و خانواده های ایشان فراهم میکرد و این امتیاز شامل حال ما نیز میشد. یکسال قبل از ورود به دبستان، من به کودکانی متعلق به شرکت نفت وارد شدم، رفت و آمدم به کودکان با وسیله مخصوص کودکان انجام میشد که در آن زمان به هیچ عنوان امری عادی نبود. تابستانها از امکانات رفاهی استخر و سالن های ورزشی باشگاه استفاده میکردیم و تقریباً همگی از طرز زندگی راضی بودیم، دوران دبستان را در مدرسه ای بنام رهنما در نزدیکی منزل گذراندم.

تا اینکه در سال ۱۳۳۹ پس از پایان دوره شش سال دبستان، پدرم تصمیم گرفت زودتر از موعد بازنشسته شده به شهرستان شیراز مهاجرت کنیم، بعدها فهمیدم که این تصمیم پدرم بیشتر برای دسترسی به امکانات بیشتر تحصیلی در یک شهر بزرگ برای من و خواهرانم بوده است.

سؤال (۳) - گویی پدر تاثیر ژرفی بر شخصیت شما داشته و مرگش بزرگترین اندوه زندگی شما بود، با این همه باید ادامه می دادید... آیا بعد از رفتن پدر فضای زندگی شما دگرگون شد؟

جواب (۳) - دقیقاً همینطور بود، خواست پدرم این بود که من مهندس بشوم آنهم مهندسی که از دانشکده نفت فارغ التحصیل شده باشد، نمیدانم شاید بدین خاطر بود که با دانش و موفقیت اینگونه اشخاص در پالایشگاه آشنا بود، بهمین دلیل من هم سعی بر آن داشتم که او را خوشحال کنم و بیشتر در یادگیری و موفقیت دروسم کوشش میکردم تا اینکه متأسفانه عمرش به دنیا نبود و در خرداد ۱۳۴۵ زمانی که آخرین روز از مدرسه را به همراه دوستانم سپری کردم و در کنار هم پایان دوران دبیرستان را به امید ساختن آینده ای زیبا و روشن جشن می گرفتیم، در حالیکه در منزل حضور نداشتم پدرم دچار حمله شدید قلبی شد و همان شب دار فانی را وداع گفت. با آنکه در لحظات پایان عمرش او را ندیدم اما میدانستم که آرزوی همیشگی وی راهیابی من به دانشگاه و تحصیل در رشته مهندسی بود.

با این وجود خواست پروردگار در این بود که درست در غروب روزی که من آخرین امتحان کلاس ششم متوسطه را به پایان رساندم و با دروس دبیرستان خداحافظی کردم این اتفاق بیافتد، گاهی با خود فکر میکنم که چقدر خداوند من و پدرم را دوست میداشت چون اگر یک روز زودتر، او دنیا را وداع میکرد شاید زندگی من

کاملاً در جهت دیگری منحرف میشد چون در اینصورت موفق نمیشدم که امتحانات را به پایان برسانم و خیلی اتفاقات دیگری که پس از آن ممکن بود برخلاف روال عادی برایم رقم میخورد.

بدرستی که پس از رفتن پدر، فضای زندگی من دگرگون شد، چون حال دیگر یک محصل متکی به پدر نبودم، بلکه یک مرد جوانی با مسئولیتی سنگین در قبال مادر، تنها برادرم و پنج خواهر کوچکم بودم. آن خانواده پرجمعیتی که همیشه از نظر عاطفی و مالی به پدر خانواده وابسته بود اینک با رفتن او تمام انتظار و چشم امیدشان به پسر هجده ساله ای بود که با رفتن پدر بار سنگین مسئولیتش بر دوش های جوان و تازه کارش سنگینی میکرد. و من اینک علاوه بر مسئولیت درس خواندن که امروزه تنها دغدغه هر نوجوانی است و بخاطر آن هزار و یک منت بر سر والدینش میگذارد، مسئولیت سرپرستی و سر و ساماندهی به مادر تنها و چندین بچه قد و نیم قد را هم داشتم. بهر صورت مهر ماه همان سال در کمال بی میلی در آخرین امتحان ورودی یکی از دانشگاه های کشور متعلق به دانشگاه اصفهان شرکت کردم و در رشته فیزیک پذیرفته شدم که البته بدلیل وظیفه تازه ام به عنوان سرپرست خانواده مجبور به رفت و آمد بین شیراز و اصفهان بودم.

از همدوره ای هایم در دانشگاه اصفهان چند تن از جمله خود من تمایل به تغییر رشته یا حتی جابجایی دانشگاه بودیم. بطور مثال یکی میخواست در همان رشته فیزیک اما در دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شود؛ دیگری رشته برایش اهمیتی نداشت اما علاقمند به تحصیل در دانشگاه تهران بود؛ دوست دیگرم خواهان پذیرفته شدن در رشته مهندسی در هر شهر و هر دانشگاهی بود و من به دنبال ادامه تحصیلات خود، در دانشگاه شیراز و نزدیکی به مادر و خانواده ام بودم. به این ترتیب آنسال از ادامه تحصیل در دانشگاه اصفهان انصراف دادم و بطور فشرده و سخت به مرور مجدد دروس دانشگاهی پرداختم و در دانشگاه شیراز پذیرفته شده و در ترم اول ثبت نام کردم.

سؤال(۴)- بگذارید کمی به عقب برگردیم ، می خواهم بدانم آن روز که از آبادان به شیراز مهاجرت کردید ، چه احساسی داشتید؟

جواب (۴)- روزی که از آبادان به شیراز مهاجرت کردم ، روز دلتنگی بود، فکر میکردم تمام خاطراتم را به همراه دوستانم جا میگذارم ، ولی با روحیه ای که من داشتم خوشبختانه در شیراز نیز دوستان خوبی پیدا کردم و زندگی را بدون دسترسی به رفاه کامل که در آبادان داشتیم شروع کردیم و باز هم راضی و خوشحال بودم.

سؤال(۵)- از روزهای تحصیل در دانشگاه بگویید ، آیا شما هم مانند بسیاری دیگر از همگنان خود در گروه های سیاسی فعال بودید ، یا برای رفاه بیشتر خانواده تلاش می کردید ؟

جواب (۵)- من واقعاً وقت فکر کردن به مسائل سیاسی را نداشتم و بیشتر بدنبال حل مسائل و مشکلات خود و خانواده ام بودم ، یاد میاورم یک شب در بیمارستان بر بالین خواهرم که عمل جراحی انجام داده بود سپری کردم و صبح مستقیم به دانشکده رفتم که از امتحانی که قرار بود گرفته شود جا نمانم.

حال با اجازه کمی به قبل از ورود به دانشگاه بر میگردم یعنی دوران دبیرستانم ، در دوران دبیرستان با وجود علاقه ام به کارهای برقی و الکتریکی تصور چندانی از کار در صنعت در آینده نداشتم و همواره این تصور را در سر داشتم که روزی به عنوان مدرس و دبیر آموزش و پرورش مشغول به تدریس و آموزش شوم.

البته یکی از دلایل جذب من به حرفه ی معلمی کیفیت پایین در مدارس آن زمان و علاقه خودم و اطرافیانم به آن کار بود. زمانی را به یاد می اورم که مدیر در نبود و غیبت معلمین مدرسه از من در جهت تدریس و کمک به آموزش شاگردان و همکلاسانم استفاده میکرد و خود نیز از این کار بسیار لذت میبرد و با جدیت و علاقه به حل مسائل و دروس کتب اختصاصی پرداخته و به عنوان یک نیروی کمک آموزشی در مدرسه به حساب می امدم.

پس از همان دوران تحصیل در دبیرستان بود که این علاقه و جاذبه به تدریس در وجود خودم و حتی خانواده و معلمینم بوجود آمده بود که من در آینده یک مدرس خواهم بود تا فردی صنعتی. تا جایی که مسئولین مدرسه با اعتمادی که به من داشتند برگه های امتحانی را در اختیارم قرار میدادند و من بازم در یافت هزینه ای که در آن زمان کمتر از ۵ ریال بود به تصحیح اوراق امتحانی می پرداختم و پس از مدتی تصمیم گرفتم که برای امرار

معاش، تدریس خصوصی را با درآمدی هر چند اندک شروع کنم؛ تا هم به تدریج تجاری در زمینه شغل آینده ام کسب نمایم و هم به دانش و معلومات علمی خودم بیافزایم و سومین دلیل اینکه کمک خرج خانواده ی پرجمعیتم باشم.

البته همانطور که پیشتر گفتم شدت اشتیاقم به کارهای فنی و برقی حتی از علاقه ام به تدریس هم بیشتر بود. به یاد می اورم که گاهی در خانه به وسایل مختلف برقی از جمله زنگ اخبار که در آن زمان با برق ۲۲۰ ولت کار میکرد و بسیار خطرناک بود دست میزدم که از قضا یک بار برق دستگاه مرا بشدت به طرفی پرت کرد و آن تجربه ای بود که موجب شد زین پس بیگدار به آب نزنم و در کارهای فنی دقت بیشتری بخرج دهم. اما بالاخره دوره دبیرستان را در رشته ریاضی با موفقیت به پایان رساندم و با معدل بالا و رضایتبخش دیپلم گرفتم.

با ورود به دانشگاه شیراز تمام کوششم این بود که یک سال عقب ماندگیم را با اخذ واحدهای بیشتر جبران کنم ، و ترم اول و دوم را با نمرات بسیار بالا و در حد رشته مهندسی پشت سر گذاشتم بطوریکه مورد توجه اساتید دانشکده قرار گرفتم. از جمله یکی از استادانم که اعتقاد داشت با پشتکار و درس خواندن فراوان، موفق به گرفتن PHD خواهم شد و اینکه با کمک ایشان میتوانم برای اخذ بورسیه و ادامه تحصیل در درجات بالا به بهترین دانشگاه های خارج از کشور اعزام شوم. به این ترتیب از تغییر به رشته مهندسی منصرف شدم و تحصیلاتم را در رشته فیزیک دانشگاه شیراز ادامه دادم.

به یاد دارم که در فصل تابستان که بطور معمول دانشجویان دوران تعطیلات خود را سپری میکردند، من علاوه بر گرفتن واحدهای درسی دانشگاهی، کار هم میکردم تا هم از نظر تئوری و هم عملی تجربه های مفید و سازنده ای کسب کنم. در دوران دانشکده نیز بر خلاف دیگر دانشجویان هم دوره ایم برای گذراندن دروس اختیاری، به جای گذراندن دروس ساده عمومی دروس تخصصی رشته های مهندسی را انتخاب میکردم ؛ از جمله مدارهای الکتریکی و الکترومغناطیس را در رشته مهندسی برق و دینامیک و استاتیک را در رشته مهندسی مکانیک گذراندم و در نهایت در طی سه سال و نیم معادل هفت ترم واحدهای مورد نیاز برای اخذ لیسانس فیزیک از دانشگاه شیراز به اتمام رساندم. البته سرعت در گرفتن مدرک لیسانس نتیجه مطلوبی برایم نداشت چون

توانستم بلافاصله در کنکور فوق لیسانس شرکت کنم. به این علت که آزمون ورودی فوق لیسانس در مهرماه برگزار میشد و من دوره لیسانس را در بهمن ماه به پایان رسانده بودم.

**سؤال(۶)- بعد از فارغ التحصیلی به سربازی رفتید یا به تحصیل ادامه دادید؟**

جواب (۶)- البته چون مدرک کارشناسی فیزیک را در بهمن ۱۳۴۹ کسب کردم ، یعنی در طول ۳/۵ سال ، با این حساب نیم سال از یکسال عقب ماندگی دوره کارشناسیم را جبران کردم. خیلی دلم میخواست ادامه تحصیل دهم اما در آن سال دانشگاه شیراز قصد گرفتن دانشجو دوره کارشناسی ارشد را نداشت و موقوف شده بود به مهر ماه ۱۳۵۰ ، بنابراین بناچار وارد خدمت سربازی شدم و آن دوره را در سپاه دانش طی کردم و پس از گذراندن دوره آموزشی در شیراز به عنوان افسر سپاه دانش چند ساعتی در هفته به تدریس مشغول شدم. خوشبختانه هم خود به آن کار علاقمند بودم و هم در وجود شاگردانم میدیدم و بدین ترتیب با رضایت ریاست سپاه دانش کارم را بعنوان دبیر هفته ای ۱۸ ساعت به تدریس در دبیرستان های شیراز ادامه دادم و به ازاء آن علاوه بر حقوق ثابت سربازی، حق الزحمه ای جهت تدریس دریافت میکردم.

بدین ترتیب یک سال و نیم خدمت سربازی با موفقیت و نتایج قابل قبولی به اتمام رسید و بلافاصله با پذیرفته شدن در آزمون فوق لیسانس مشغول به ادامه تحصیل شدم و پس از مدت اندکی استاد مشاور، با مشاهده پشتکار و پیشرفت من، پیشنهادی با عنوان کمک استاد بخش فیزیک -البته با حقوقی اندک- مطرح کرد. و من بدلیل علاقه و سابقه ای که در تدریس و آموزش داشتم با کمال میل پذیرفتم و برای مدتی مشغول به کار شدم.

**سؤال(۷)- زیباترین خاطره ای که در کودکی و جوانی خود دارید چیست ؟ و تلخ ترین خاطره ی شما کدام است؟**

جواب (۷)- واضح است که تلخ ترین حادثه زندگیم فوت پدرم بود ، البته خاطرات تلخ و شیرین زیاد است اما به دلیل ضیق وقت به یک یا دو مورد آن بسنده میکنم ، در آبادان که بودیم خیلی دلم میخواست دوچرخه داشته باشم ولی پدرم سعی میکرد که با خرید وسیله های دیگر مرا منصرف کند ، چون معتقد بود دوچرخه وسیله ایست که برای من میتواند خطر ساز باشد تا اینکه بالاخره یک روز موفق شدم رضایت وی را جلب نموده ،

دوچرخه مورد علاقه ام را بدست آوردم از آنجائیکه پدرم بسیار مقرراتی بود اصرار بر آن داشت که گواهینامه دوچرخه را داشته باشم و روزی که برای اخذ گواهینامه رفتم ، کم سن ترین فرد بودم و خوشبختانه در امتحان آنروز قبول شده موفق به اخذ گواهینامه شدم ، شاید تنها فردی بودم که بین هم سن و سالهای خود گواهینامه دوچرخه داشتم و این بسیار برایم شادی آور بود.

خاطره بعدی ، زمانی بود که در دانشگاه شیراز پذیرفته شدم، چون من همواره فکر میکردم نیاز خانواده بمن ضروریست و حتی زندگی مستقیم در کنار آنها اجتناب ناپذیر ، بنابراین آن روز برایم روز بسیار خوش یومنی بود و بسیار خوشحال بودم.

دوران کودکی برای هر کس بهترین و شیرین ترین دوران زندگیست. پر از شور و شادی خالصانه؛ جدا از قید و بند ها و مشکلات و سختی های زندگی. تنها برادرم در زمان نوجوانی ام متولد شد و این بدان معناست که زمان کودکیم تنها پسر خانواده بودم و عزیز و نور چشم پدر. البته این را هم بگویم با وجود اینکه تا مدت ها تک فرزند پسر و در کنار چند دختر بزرگ شده بودم پدرم روی تربیت و رفتارم دقت زیادی بخرج میداد و من به هیچ عنوان بچه لوس و به اصطلاح عامیانه بچه ننه نبودم و پدر نسبت به همه ی ما به یک اندازه سختگیری میکرد. اما به هر حال من هم مثل هر پسر بچه دیگری شیطنت های کودکانه خاص خودم را داشتم و این بازی گوشی ها گاهی کار به دستم میداد. حدود پنج یا شش ساله بودم در یکی از روزهای فصل زمستان مشغول بازی با اتومبیل اسباب بازی ام بودم که چرخ ماشین از جایش کنده شد. شاید شروع علاقه من به انجام کارهای فنی به همان دوران برمیگردد چون بلافاصله به فکر تعمیر آن بر آمدم و از خلوتی آن روز خانه که بجز من و عمه ام کسی دیگری در آنجا حضور نداشت استفاده کردم و به سراغ منقل روشن ، که مادرم در نبود خود برای ایمنی من آن را بالای سر یخچال گذاشته بود، رفتم. خب... حال ارتفاع یخچال بلند و قد من کوتاه بود پس برای دسترسی بهتر به آتش منقل برای اینکه بتوانم گوشه ای از چرخ اسباب بازی را ذوب کنم و به بدنه ماشین بچسبانم یک چهارپایه کنار یخچال قرار دادم و روی آن ایستادم. با این وجود هنوز قدم به بالای یخچال نمی رسید و هیچ کنترلی بر منقل روی آن نداشتم. پس بناچار انبری برداشته و سعی کردم که چرخ اسباب بازی را با کمک انبر در بالای آتش منقل قرار دهم تا حرارت آتش آن را کم کم ذوب و چسبنده کند. اما چند لحظه بعد چرخ از



انبر جدا شد و به درون منقل افتاد و به سرعت شروع به ذوب شدن کرد و دود غلیظی از آن بلند شد. با دیدن آن صحنه من که از عکس العمل والدینم می ترسیدم و برای آنکه خرابکاریم را بپوشانم و چرخ را از درون منقل خارج کنم به هر دردمسری که شد به بالای یخچال رفتم. اما دیگر دیر شده بود و تمام چرخ ذوب شده و از بین رفته بود. عمه ی بیچاره هم که در اتاق دیگری مشغول انجام کارهایش بود و بالاخره متوجه دود و بوی عجیب حاصل از سوختن پلاستیک شد و خیال اینکه غذای روی اجاق سوخته باشد سراسیمه به آشپزخانه آمد و با دیدن من که روی یخچال در کنار منقل روشن نشسته ام با نگرانی گفت: " بچه جون اون بالا چیکار میکنی؟ زود بیا پایین." و من که هول شده بودم تا خواستم از بالای یخچال به پایین بپریم لبه ی پاچه شلوارم به گوشه ی منقل گیر کرد و در حالی که منقل پر از ذغال داغ و قرمز روی سینه ام افتاده بود به پایین یخچال پرت شدم. دیگر سوختگی سینه ام و دردمسردنم به بیمارستان دور از چشم پدر و قیل و قالی که به راه افتاد، همه و همه ماجراهایی ست که از حوصله ی این بحث خارج است. البته این اولین و آخرین حادثه ای نبود که در دوران کودکی برایم رخ داد و آن زمان پر بود از خاطرات و حوادث خوب و بد که شاید خود یک کتاب باشد.

بد نیست حالا که دو خاطره تلخ و شیرین از کودکیم را باز گو کردم یک خاطره تواما خوب و بد هم از دوران کودکیم یعنی زمانی که تازه سال سوم دبستان را قرار بود شروع کنم را تعریف کنم. آنسال باتفاق مادر و خواهر بزرگتر از خودم بقصد زیارت عتبات وعلیات به عراق رفتیم. خوب تا اینجا که خاطره خوب ماجراست بخصوص من و خواهرم در هر فرصتی از خوردن نوشابه پپسی که در آن زمان در ایران نبود و ما تازه با آن آشنا شده بودیم دریغ نمیکردیم و بسیارطعم و مزه آن برایمان خوشمزه و لذت بخش بود. واما خاطره تلخ آن زمانی اتفاق افتاد که مادرم هنگام زیارت در صحن حرم امام حسین (ع) بقصد کمک و نذر و نیاز به فقرا مشغول پرداخت اعانه بود که اطرافش را کمی فقرا تجمع کردند ولی این منظره به مذاق پلیس محلی که آنجا نظاره گر بود خوش نیامد و نزدیک مادر شد و با پرخاشگری سیلی محکمی به صورت مادر زد. آنزمان آرزو میکردم مرد قدرتمندی بودم تا تمام قدرتم را در جهت تلافی بکار می بردم خوب اگر چه این خاطره بد در ذهن من باقی ماند اما دلشکستگی ما سه نفر شاید باعث شد که آنچه آنروز مادر از امام طلب کرده بود بدست آورد. ولی یاد و خاطره آن روز هیچگاه از ذهنم بیرون نرفته است.



سؤال(۸)- از استاد مشاورتان بگوئید ، نامش چه بود و چه تاثیری بر سرنوشت شما داشت ؟

جواب (۸)- یادش بخیر استاد مشاورم دکتر هرمزی نام داشت ، بسیار علاقمند بود که من در رشته فیزیک تا اخذ مدرک دکتری ادامه دهم و شخصا قول میداد که پس از اتمام کارشناسی ارشد مرا بورسیه کند و برای اخذ PHD به آمریکا بفرستد ، ولی پس از پیش آمدن مساله دانشکده نفت و بورسیه پتروشیمی و نهایتاً خوابی که راه مرا مشخص کرد ، او را قانع کردم که اجازه دهد که به دانشکده نفت بروم . بهر صورت تغییر عقیده وی در مورد من در سرنوشت من بسیار موثر بود.

سؤال(۹)- آروزها رسم بود که بسیاری برای تحصیل به خارج از ایران می رفتند ، شما با توجه به توانایی تان چه شد که در ایران ماندید ، چه کسی مشوق شما برای رفتن به دانشکده ی نفت بود؟

جواب (۹)- من واقعا موقعیت رفتن به خارج با بورس تحصیلی را داشتم چون همانطوریکه در پاسخ سؤال ۸ گفتم استاد مشاورم درصدد فراهم نمودن این موقعیت بود اما ، چند عامل مرا مردد میکرد ، مهمترین آن وضعیت خانواده ام بود و این احساس که همواره فکر میکردم آنها به من نیاز دارند و لازم است که نزدیک به آنها زندگی کنم دوم اینکه در ترم دوم دوره کارشناسی ارشد مساله ورود به دانشکده نفت پیش آمد و بورسیه توسط پتروشیمی با پیشنهاد مالی بسیار خوب ، ضمن اینکه وقتی یاد و خاطره پدرم را مرور میکردم ، بیشتر تشویق میشدم که به دانشکده نفت رفته ادامه تحصیل در دانشگاه شیراز و نهایتا اخذ PHD در خارج از کشور را رها کنم. ناگفته نماند که این سؤال را در پاسخ به سؤال ۱۱ ، با تفسیر بیشتری توضیح خواهم داد.

سؤال(۱۰)- خواب شما ، خواب شگفت انگیزی بود ، به راستی ما چقدر از راز و رمز این جهان می دانیم ؟

جواب (۱۰)- بله واقعا آن خواب به من جسارت بیشتری برای رها کردن ادامه تحصیل در شیراز و خارج از کشور و نهایتاً رفتن به دانشکده نفت را داد .

بدرستی که ما رازهای پنهان دنیای خود را نشناخته ایم ، و چه خوب است ارتباط خود با دنیای پس از مرگ را با حس خوشبینانه تری بنگریم ، پس از فوت پدرم با مشکلات زیادی روبرو بودم طوری که برای حل بسیاری از آنها کلافه میشدم و فوراً برای درد دل بسراغش میرفتم و ازش یاری می جستم و بحق به یاری من میامد، بنحوی غیر قابل باور مشکلاتم حل میشد. بد نیست که بدانید هنوز هم همینطوراست؛ اخیراً در سفر کوتاهی که به شیراز داشتم بسراغش رفتم و قلباً ازایشان خواستم که در حل مشکلی مرا یاری دهد و در زمانی کمتر از دو ماه بنحو معجزه آسایی مشکلی که نزدیک به دو سال در حلش عاجز بودم، حل شد.

سؤال(۱۱)- از هم دوره های خود در دانشکده ی نفت بگوئید با کدام ارتباط نزدیک تری داشتید؟

سؤال(۱۲)- چه سالی از دانشکده ی نفت فارغ التحصیل شدید و به کجا رفتید ؟

جواب (۱۱ و ۱۲)- قبل از آن اجازه دهید چگونگی راه یابی به صنایع نفت و پتروشیمی را تعریف کنم و با توجه به ارتباط دو سوال ۱۱ و ۱۲ ، سعی خواهم نمود که پاسخ هر دو سوال را توأمأ معروض دارم:

اکثر مدیران دهه ۷۰ و نیمه اول ۸۰ پتروشیمی از همدوره ای هایم در دانشکده نفت بودند. ابتدای ترم دوم دوره کارشناسی ارشد در دانشگاه شیراز برای خرید کتب آموزشی به تهران رفته بودم ، که در خیابان انقلاب فعلی تابلو شرکت نفت اسکو (Oil Service Company Of Iran) نظرم را به خود جلب کرد.

همان موقع به یاد آوردم که پدر در زمان حیات در پالایشگاه آبادان وابسته بهمین شرکت کارمیکرده است. پس تصمیم گرفتم شانسم را امتحان کنم و از آنجایی که عادت داشتم همیشه مدارک شناسایی و تحصیلی و ریز نمرات دانشجوییم را با خود به همراه داشته باشم وارد آن شرکت شده و تقاضای ملاقات با مسئول اداری را نمودم پس از آنکه مسئول امور اداری سوابق تحصیلی و ریز نمرات و واحدهای درسی گذرانده شده در دانشگاه شیراز مرا دید پیشنهاد کرد که مرا برای مصاحبه به اهواز خواهد فرستاد.

با اینکه محل زندگی و تحصیل من در شیراز بود اما پذیرفتم که فعلاً برای مصاحبه به اهواز بروم و در آزمون مصاحبه شرکت کنم. به این ترتیب به آن شهر رفتم و در بخش مهندسی تولید توسط یک فرد خارجی مصاحبه شدم و چون از دوران دبیرستان به یادگیری زبان انگلیسی پرداخته بودم و بطور کم و بیش به این زبان تسلط

داشتم و از همه مهمتر فارغ التحصیل دوره کارشناسی و مشغول تحصیل در دوره کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز بودم، میتوانستم بخوبی با ایشان ارتباط برقرار کرده و مورد توجه قرار گیرم و این یکی دیگر از امتیازاتی بود که باعث شد تا همان جا به من پیشنهاد استخدام بعنوان یکی از مهندسين توليد را بدهند.

با وجود آنکه به انجام کار برای کسب درآمد بیشتر بسیار علاقمند و مشتاق بودم اما به دلایلی که گفته شد برای ترک شهر، خانواده و دانشگاه در شک و دودلی بودم. پس به سراغ استاد مشاورم رفتم و ایشان طبق معمول مرا از هر گونه کار دیگری بجز ادامه تحصیل در رشته فیزیک منصرف نمود.

با وجود اینکه وضعیت تحصیلی بسیار خوبی در ترم اول و دوم داشتم و دوره فوق لیسانس فیزیک را با نمرات بالایی سپری کرده بودم اما حرف استاد مشاور و دیدن یک آگهی مرا بر سر دو راهی قرار داده بود. در آن آگهی که مربوط به شرکت صنایع پتروشیمی بود اعلام شده بود که به تعدادی از افراد دارای مدرک لیسانس و فوق لیسانس فیزیک، ریاضی و شیمی با حقوق مناسب نیازمند هستند و طی یک دوره دو ساله تحصیل در دانشکده نفت آبادان به ایشان مدرک مهندسی اعطا خواهد شد و پس از آن با تضمین کار در مجتمع های پتروشیمی که در دست احداث بود از جمله پتروشیمی بندر امام فعلی که در آن زمان به پتروشیمی ایران و ژاپن مشهور بود و نیز طرح توسعه پتروشیمی شیراز و پتروشیمی عظیم رازی و غیره مشغول به فعالیت شوند.

در اینجا قابل ذکر است که توسعه پتروشیمی در آن زمان در اذهان عمومی دارای اهمیت واز وجهه خاصی برخوردار بود و در واقع صنعت نفت از یک سو و صنعت پتروشیمی از سوی دیگر دارای ارزش بسیار ویژه ای بود و در همه جا اسم از توسعه و پیشرفت پتروشیمی در کشور بود و اگر کسی در این صنعت مشغول به کار می شد از امتیازات بالایی برخوردار شده و مورد توجه همگان قرار میگرفت و این حرفه جزو مشاغل بزرگ و مهم دولتی بشمار میآمد.

پس من نیز با وجود شک و دودلی که برای ترک فوق لیسانس در رشته فیزیک داشتم در آزمون ورودی صنایع پتروشیمی که شامل دو مرحله عملی و تئوری بود شرکت کرده و با موفقیت هر دو مرحله را پشت سر گذاشته و این آغاز ورود من به صنعت عظیم پتروشیمی کشور بود و در نهایت من نیز جزو آن دسته از افرادی بودم که صلاحیت حضور و اشتغال در این عرصه را کسب کرده و وارد دانشکده نفت شده بودم.

با آنکه از شهر و خانواده ای که به من نیاز داشتند دور میشدم و باید تحصیلاتم در زمینه فوق لیسانس فیزیک را نیمه کاره رها میکردم اما لطفش به این بود که هم میتوانستم در یک رشته مهندسی که خواست و آرزوی مرحوم پدرم بود، ادامه تحصیل دهم و هم با موقعیتی که در صنایع پتروشیمی بدست می اوردم همراه با حقوق و مزایای کاملاً جذاب بهره گیرم. همچنین علاقه ام به انجام کارهای فنی و صنعتی و حضور در آن عرصه و آینده مشخص و روشنی که به عنوان یک مهندس با داشتن شغلی ثابت در پیش رو داشتم مرا بیش از قبل به ورود به دانشکده نفت و صنایع پتروشیمی تشویق میکرد. البته در ابتدا هنوز وسوسه و حال و هوای تدریس در دانشگاه را بعنوان یک استاد در سر میپروراندم و بارها با خود کلنجار میرفتم و مدتی در شک و سردرگمی بسر میبردیم و تصمیم گیری در این زمینه برایم دشوار بود.

تا اینکه شبی مرحوم پدرم را در خواب دیدم و او در حالیکه لبخندی از رضایت بر لب داشت لباس کار سبز رنگی به دستم داد و با اشتیاق رو به من گفت: "بیا پسرم؛ این لباس را بپوش و به سر کارت برو." اتفاقاً در آن زمان در هیچ کدام از صنایع از لباس کار سبز رنگ استفاده نمی شد و بخصوص در بخش نفت و پتروشیمی تمام لباس های فرم به رنگ آبی بود ولی سالهای بعد از انقلاب از فرم هایی به همان رنگ سبزی که پدرم در رویا به من داده بود مورد استفاده قرار گرفت.

بهر حال پس از دیدن آن خواب بلافاصله به سراغ پیر فرزانه ای رفتم که سال ها معلم، مراد و فرد قابل اعتماد بود و حق پدری بر گردنم داشت و در بسیاری از تصمیمات خود از کمک و راهنمایی ایشان بهره میبردم. و زمانی که ماجرای دوراهی کار و قصه ی خوابی که دیده بودم را شنید مرا تشویق به حضور در دانشکده نفت آبادان کرد و اعتقاد داشت که سبز بودن رنگ لباس فرم را به فال نیک بگیرم و شک و دودلی را کنار بگذارم و به خداوند توکل کنم و با این تصمیم هم به درس و تحصیلم ادامه دهم و به مدارج بالاتری از علم و دانش برسم و هم با داشتن یک شغل مناسب آینده حرفه ایم را تضمین کنم و در کارم پیشرفت نمایم.

پس اینطور شد که عزمم را جزم کردم و خود را برای مرحله تازه ای از زندگی کاری و تحصیلی آماده کردم و وارد یکی از بزرگترین و پیشرفته ترین دانشکده های صنعتی کشور یعنی دانشکده نفت آبادان شدم.

ورود به دانشکده نفت هر چند باعث افتخار هر دانشجویی بود اما روش تحصیل و آموزش در رشته مهندسی در آن دانشکده بسیار دشوار و سنگین بود. به این ترتیب که قرار شد یک دوره دو ساله فشرده را بگذرانیم. البته خوشبختانه تمام دروس عمومی و غیر اختصاصی را که در رشته فیزیک گذرانده بودم از طرف دانشکده پذیرفته شد و دروس اختصاصی و فنی که شامل برق قدرت یک تا چهار، الکترونیک یک تا چهار، انتقال نیروی یک و دو، مخابرات یک و دو، ریاضیات یک تا چهار و همچنین زبان تخصصی که جزو دروس بسیار مهم و در حد و ارزش دروس اختصاصی بشمار میرفت و اکثراً اساتیدی که وظیفه آموزش دروس تخصصی را بر عهده داشتند آنرا به زبان انگلیسی تدریس کرده و تسلط به این زبان در درجات اول اولویت در آن دانشکده بحساب می آمد. بطوری که حتی کسب نمره بالای هشتاد از صد برای این درس، اجباری و کمتر از آن در حد قابل قبول بشمار نمیامد.

در شروع تحصیل در دانشکده نفت ، ما جمعاً ۳۹ نفر شامل فارغ التحصیلان رشته های فیزیک ، شیمی و ریاضی بودیم که قرار شد پس از طی دوره سه ساله و اخذ مدرک مهندسی در رشته های مهندسی برق ، مهندسی شیمی و مهندسی مکانیک جذب صنایع پتروشیمی شویم که فکر میکنم نزدیک به ۳۰ نفر موفق شدیم به صنعت راه پیدا کنیم ، همکارانم با کسب رتبه های بالایی فارغ التحصیل شده بودند و بعضاً از شاگردان ممتاز رشته های تحصیلی خود بودند ، و در دانشکده نفت با وجود سختگیریهایی که میشد، رقابتها بسیار نزدیک ولی کسب رتبه های بالا بسختی امکان پذیر میگردد.

یکی از دروس اساسی و بسیار مهم در مقطع مهندسی برق و الکترونیک درسی با عنوان سیستم های کنترل نام داشت که وجود این درس موجب شد تا من شغل و حرفه آینده ام در صنعت را انتخاب کرده و سمت آن گرایش پیدا کنم و یکی از دلایل آن وجود استاد با تجربه و با دانشی به نام آقای مهندس فکور آقایی بود که تحصیلاتشان را در خارج از کشور به پایان رسانده و اتفاقاً با هدف تدریس به دانشجویان دانشکده نفت به آنجا مراجعت کرده بود و نحوه آموزش ایشان و روش دقیق تدریستان توجه مرا به سیستم های کنترل در برق جلب نمود و باعث شد که نمرات بالا و قابل قبولی در آن درس بدست اورم که البته فراموش نمیکنم که عده ای از همکلاسان و هم دوره ای هایم در دانشکده تصور میکردند که من نه از طریق درس خواندن بلکه با استفاده از توان دوستم آقای پرویز سمیعان در امتحانات نمرات بالایی کسب میکنم. به همین خاطر در یکی از جلسات

امتحانی استاد فکور آقایی مرا از نزدیکی پرویز سمیعیان و دیگر دانشجویان جدا کرد و تنها در حالیکه مرا زیر نظر داشت در گوشه ای از سالن نشاند.

در آن زمان در برخی موارد و برحسب خواست استاد روش برگزاری امتحان به این صورت بود که استاد پس از طرح چندین سوال یا مسئله درخواست پاسخگویی داوطلبانه به تعدادی از آنها را از دانشجویان داشت. بطور مثال اگر برگه امتحانی حاوی ده سوال بود دانشجو میتواندست پس از پاسخ به شش یا هفت مورد از سوالات برگه خود را تحویل داده و جلسه امتحان را ترک نماید.

آن روز نیز هنگامی که استاد مرا از دیگر دانشجویان جدا کرد مرتباً به سراغم می آمد و پاسخ های مرا به سوالات و روش حل مسائل را بررسی میکرد و پس از آنکه سری تکان میداد می رفت و دوباره دقایقی بعد بازمیگشت. تا اینکه برای بار آخر به سراغم آمد و از من پرسید که به چند سوال پاسخ دادم. و من جواب دادم که از چهار مسئله به سه مورد پاسخ دادم و تنها یکی مانده تا آنرا نیز به اتمام برسانم. سپس برگه ام را گرفت و نگاه کلی به جواب ها انداخت و گفت: " من نتیجه امتحان میان ترم تو را بررسی کردم و از آن رضایت کامل دارم. روش حل مسائل امتحان امروزم را هم دیدم و باید بگویم که از این امتحان نمره کامل را خواهی گرفت. پس نیازی به جواب دادن به سوال آخر نیست."

اما من امتناع کردم و از استاد خواستم که این اجازه را بدهد تا مسئله چهارم را هم پاسخ دهم و او پذیرفت و ساعتی پس از اتمام جلسه امتحان مرا به دفتر کار خود فرا خواند و گفت: " من یک معذرت خواهی به شما بدهکارم."

با تعجب دلیلش را جویا شدم و ایشان ادامه داد: " چون حرف بعضی از دانشجویان دیگر مبنی بر اینکه از نزدیکی با دیگران و دوستت سوء استفاده میکنی را باور کردم و تصور نمیکردم بتوانی به تمام سوالات پاسخ درست بدهی. اما باید اعتراف کنم تنها کسی که از این امتحان نمره کامل را بدست آورده تو بودی و من از این بابت هم خوشحال و راضی هستم و هم به خاطر آن سوء تفاهم شرمنده و متاسفم."

به این ترتیب از آن پس علاقه من به سیستم های کنترل باعث شد تا به این رشته روی بیاورم و روز به روز دانشم را در آن زمینه چه از نظر علمی و تئوری چه تجارب عملی گسترش دهم. بخصوص آنکه دروس تخصصی

شامل سه واحد تئوری و یک واحد فعالیت عملی در کارگاه بود و اکثراً در کارگاه های پیشرفته و مجهز پالایشگاه انجام میشد و دانشجویان با حضور در آنجا شاهد کارهای مختلف عملی بودند.

همچنین از دیگر مزایا و امکاناتی که دانشجویان دانشکده نفت آبادان از آن نسبت به بعضی دیگر از دانشگاه های کشور برخوردار بودند استفاده از سیستم های کامپیوتری بود که در سال های پیش از انقلاب و کمی پس از آن متداول نبود. و با وجود اینکه فناوری کامپیوتری در آن سال ها به مانند زمان حاضر پیشرفته و امروزی نبود اما وجود دانشگاهی مجهز به این سیستم به نوبه خود کم نظیر و با ارزش بود و جزو امکانات بالای آموزشی بحساب میامد و چون دانشکده نفت به نسبت دیگر دانشگاه های کشور از تعداد دانشجویان کمتری برخوردار بود طبیعتاً دارای امکانات بیشتر و کاملتری نیز بود و دانشجویان از سیستم های آموزشی پیشرفته تری بهره مند میشدند. بنابراین دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشکده نفت یادگیری سه چیز را مدیون آنجا هستند:

۱. آشنایی کامل به زبان انگلیسی
  ۲. مهارت در استفاده از کامپیوتر
  ۳. آشنایی و کسب تجربه در انجام کارها و پروژه های عملی
- به این علت که هم چون زمانی که تکنسین ها و کارگران از مهارت و تجربه یک مهندس تازه کار و کم سابقه در کارهای عملی مطلع می شدند برایش احترام و ارزش بیشتری قایل بودند و سطح سواد و دانش وی را نه از روی فرمول ها و اعداد و ارقام تئوری، بلکه از روی مهارت در انجام یک کار عملی میدانستند و حتی روش درست و دقیق و بی عیب و نقص یک جوشکاری به ظاهر ساده تبجر یک مهندس را نشان میداد. و هم اینکه در نهایت قرار بود چرخ صنعت بدستان مردان و زنانی بچرخد که از همه نظر سواد و عرضه ی انجام هر کاری را در این زمینه داشته باشند و این شوخی بر دار نبود.
- پس برای رسیدن به موفقیت در رشته های مهندسی و فنی علاوه بر داشتن تحصیلات آکادمیک و تئوری، کسب مهارت و دانش فنی و عملی نیز حائز اهمیت و لازم الاجراست.
- سه سال تحصیل در دانشکده نفت و رفت و آمدهایم به شیراز و رسیدگی به خانواده ای که بعد از مرگ پدر از هجده سالگی سرپرست و نان آورش بودم، بسیار حساس، دشوار و سنگین بود.



البته این را هم بگویم که سطح آموزش دانشکده نفت آنقدر فشرده و سخت بود که تعدادی از دانشجویان همدوره ایم تحصیل در انجا را نیمه کاره رها و ترک تحصیل کردند. و حتی خود من با وجود آنکه جزء یکی از بهترین دانشجویان دانشگاه شیراز به حساب می آمدم اما بسختی و با زحمت زیادی میتوانستم از عهده بعضی از دروس اختصاصی بر بیایم و اعتراف میکنم که حتی خود من هم گاهی نمرات قابل قبولی کسب نمیکردم. که البته همانطور که گفته شد دلیل اصلی آن اجبار در رفت و آمد پیاپی در مسیر آبادان به شیراز و رسیدگی به مادر و خواهران و برادر کوچکی بود که همه زندگی و امیدشان من بودم. اما در نهایت تمام این سختی ها و مشکلات روحی و جسمی را با سعی و زحمت پشت سر گذاشتم و آنچه را که در توان داشتم بکار بردم و اجازه ندادم که تلاشم بی نتیجه بماند و آنهمه سال درس خواندن هدر برود.

در خوابگاههای دانشکده هر دو نفر در یک اتاق زندگی میکردیم ، هم اطاقی من آقای پرویز سمیعان بود که فارغ التحصیل رشته مهندسی فیزیک دانشگاه آریا مهر سابق و شریف فعلی بود ، او هم در آبادان و در خانواده ای نفتی بزرگ شده بود .خواست خدا بود که ما دو نفر نهایتاً با هم فامیل شدیم ، یعنی من داماد خانواده سمیعان و او داماد خانواده بیرمی شد.

بعد از سه سال تحصیل فشرده از دانشگاه نفت مدرک مهندسی برق دریافت کردم و در پایان سال تحصیلی ۵۴-۵۵ یعنی خرداد ۱۳۵۵ از دانشکده فارغ التحصیل شده و فارغ التحصیلان ، هر کدام به مجتمع های تولیدی پتروشیمی رازی ، آبادان و پروژه های در دست اقدام مثل بندر امام (ایران - ژاپن) ، فارابی (ایران - نیپون) و .... منتقل شدند و من نیز به پتروشیمی شیراز رفتم.

**سؤال (۱۳)- از اولین سفر خارجی خود بگوئید ، در چه تاریخی ، به کدام سرزمین و به چه هدفی سفر کردید ؟**

**جواب (۱۳)- اولین سفر خارجی بنده مسافرت به کشور انگلستان بین سالهای (۱۹۷۶-۱۹۷۷) بود. در پتروشیمی شیراز طرح توسعه هنوز کارش را شروع نکرده بود. در آن طرح تعدادی از مهندسين واجد شرایط را برای یک دوره تحصیلی و عملی به کشور انگلستان فرستاده و مهندسين برق و الکترونیک که در آینده جزو کارشناسان ابزار دقیق خواهند بود ، جهت پیمودن دوره فشرده تئوری و عملی اینسترومنت به دانشکده پلی تکنیک " HUDDERSFIELD "**

واقع در استان "YORK" و کارگاه آموزشی "FOX BORO" واقع در "KENT" حومه لندن شوند. و این سفر تحصیلی - کاری قرار بود حدود ۲ سال بطول انجامد.

البته پیش از آن باید ذکر کنم که من و چند تن دیگر از افراد واجد شرایط برای رفتن به انگلستان و ورود به این پروژه انتخاب شدیم و تا آن زمان که بعنوان کارآموز در پتروشیمی بحساب می آمدیم کار و وظیفه چندانی بر عهده مان گذارده نمی شد و یک دفتر در اداره آموزش پتروشیمی در اختیارمان قرار گرفته بود و من از روی کنجکاوی و طمع در یادگیری بیشتر، به بخش های آموزشی سرک میکشیدم تا از کلاس ها، درس های ارائه شده و روش تدریس اطلاع پیدا کنم.

چون طرح توسعه پتروشیمی از اهمیت بالایی برخوردار بود و در حال پذیرفتن و تجدید نیروی انسانی و فعال بود، تعداد زیادی از نیروهای تازه کار را به بخش آموزش شیراز فرستاده بودند تا بصورت عملی و تئوری مورد آموزش و تمرین و فعالیت قرار بگیرند. از آنجایی که سابقه تدریس داشتم و به این کار علاقمند بودم اداره آموزش به بنده پیشنهاد داد که تا پیش از سفر و یا شروع کار در مجتمع پتروشیمی به تدریس مشغول شوم. از این پیشنهاد استقبال کردم و قرار شد چند ساعت در هفته را به آموزش سیستم های ارتینگ برق یا به اصطلاح اتصال بزمین در کارخانجات و دیگری درسی به نام سیستم های LOGIC و ماشین های محاسباتی، پرداخته و از آن تجربه بسیار راضی و خوشحال و البته موفق بودم و به فارغ التحصیلان مقطع فوق دیپلم آموزش میدادم. به همین دلیل هنگامی که اسامی منتخبین برای ارسال به سفر به انگلستان اعلام شد با کمال تعجب نام خود را در لیست برگزیدگان نیافتم و پس از کمی تحقیق متوجه شدم که به علت حضورم در بخش آموزش و برای حفظ من در آن قسمت، از فرستادنم به خارج از کشور خودداری کردند. با ناراحتی غیر قابل وصفی به سراغ رییس اداره آموزش و از آنجا به بخش های بالاتر رفتم و آنقدر دوندگی و اعتراض کردم که حتی مدیر عامل و معاون وی در اموراداری را با سماجت به سطوح آوردم تا جایی که تهدید شدم که مرا به جنوب کشور اعزام خواهند کرد. اما باز هم دست از مقاومت برنداشتم و چون نمیخواستم چنین موقعیت مناسبی که برای ادامه تحصیل و کسب تجارب کاری در پیش رویم بود را به این سادگی از دست بدهم، آنقدر پافشاری کردم که ایشان تسلیم شده و ناچار به اعزام من نیز به این سفر شدند. و همانطور که گفتم تنها هدف من از پافشاری در رفتن به آن سفر ادامه تحصیل و کسب معلومات و تجارب کاری

بیشتر بود و من هیچ نقشه یا طرحی برای ماندن در آن کشور و ترک همیشگی مملکت خود نداشتم و پس از اتمام دوره یک ساله در دانشگاه هادسفیلد و شروع دوره های عملی در پالایشگاه شیل و کارخانه "FOXBORO" که کم کم سر و صدای تغییر حکومت و سقوط رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به گوش رسید و این کاملاً طبیعی بود که من و همدوره ای هایم در انگلیس با شنیدن اخبار کشورمان مانند هر ایرانی وطن پرست دیگر خواهان بودن در کنار هموطنانمان باشیم و پس از هجده ماه اقامت در خارج از کشور برای ساختن سرزمینی آباد و لایق پیشرفت در صنعت و تکنولوژی به میهن بازگشتیم.

سؤال(۱۴)- از ازدواج تان بگوئید ، از دنیا آمدن بچه ها

جواب (۱۴)- تعطیلات عید نوروز ۱۳۵۷ بقصد ازدواج به ایران آمدم و ده فروردین همان سال ازدواج کردم و پس از ازدواج به انگلستان برگشتم ، همسر من پس از پایان دوره تحصیلی در پلی تکنیک و شروع دوره عملی کار و تئوری در آموزشگاه " FOXBORO " به انگلستان آمد و در حومه لندن منطقه "Kent" محلی بنام " Brumly " زندگی تازه را شروع کردیم آن زمان جزء دوران طلایی زندگی من بحساب میاید.

ثمره این ازدواج دو فرزند پسر و دختر بود که بترتیب در پنجم دیماه ۱۳۵۸ و هیجدهم اردیبهشت ۱۳۶۱ خداوند بما عطا فرمودند که شادی زندگی ما را دو برابر کرد. اما با گرفتاری کاری که من داشتم رسیدگی به مسائل بچه ها و حل مشکلات روزمره و حتی درسی آنها همواره به عهده همسر من بود.

سؤال(۱۵)- در آستانه ی انقلاب کجا بودید چه شد که به ایران آمدید ؟

جواب (۱۵)- در آستانه انقلاب و شروع راه پیمایی مردم ، در انگلستان بودیم و هنوز شش ماه دیگر به پایان دوره باقی مانده بود که باتفاق دیگر همدوره هایم تصمیم به بازگشت گرفتیم و در دیماه ۱۳۵۷ درست یکماه قبل از سرنگونی رژیم پهلوی به ایران بازگشتیم.

### سؤال(۱۶)- بعد از آمدن به ایران کجا رفتید و چه کردید ؟

جواب (۱۶)- با بازگشت به ایران کارم را در پتروشیمی شیراز از سر گرفتم ، اما شور و حال انقلاب نمیگذاشت که بطور فعال کار کنیم اکثر اوقات همکاران در سالن اجتماعات به سخنرانی گوش میدادند و با انسجام و یکپارچگی برای توقف کار برنامه ریزی میکردیم و وضعیت کارخانه شیراز به مانند اکثر سازمان های دیگر بصورت نیمه تعطیل و بلا تکلیف بود و هنوز برای ما کار بصورت جدی و مستمر شروع نشده بود. اما طولی نکشید که اوضاع به حالت عادی بازگشت و من ابتدا به عنوان کارشناس مهندسی سیستم های کنترل و ابزار دقیق در کارخانه مشغول به کار شدم و پس از آنکه کار طرح توسعه بطور جدی تری در مجتمع شروع شد به عنوان مهندس ناظر بر نصب تجهیزات ابزار دقیق منصوب شدم.

### سؤال(۱۷)- اولین فرزندتان کی به دنیا آمد ؟

جواب (۱۷)- علیرضا اولین فرزندم ۵ دی ۱۳۵۸ بدنیا آمد ، یادم میاید که صبح بقصد رفتن به کارخانه بیدار شدم خانم گفت که احساس همیشگی را نداره و کمی کسل است ، شاید بهتر بود که من آنروز را سرکار نروم ولی احساس وظیفه ای که همیشه در من و همه هم دوره هایم دیده میشد از خانه خارج شدم و بدنبال آن ساعت ۱۰ صبح بمن اطلاع داده شد که خانم بقصد بدنیا آوردن فرزندمان به بیمارستان رفته است بلافاصله مرخصی گرفته و تا قبل از ظهر خود را به بیمارستان رساندم ، علیرضا ساعت ۱۵/۳۰ بدینا آمد ، بسیار خوشحال بودم و از خوشحالی اندکی گریه کردم. البته خالی از لطف نیست که اضافه کنم تولد پسرم هدیه خداوند به مناسبت سالروز تولد همسرم بود چون تولد ایشان هم مصادف با همان تاریخ بوده است.

فرزند دومم گلناز نیز در ۱۸ اردیبهشت سال ۶۱ ساعت ۸ صبح بدنیا آمد که او هم مکمل شادی زندگی من و همسرم شد ، هر دو آنها تحصیلات دانشگاهی را تمام کرده ازدواج کرده اند و ثمره ازدواجشان دو نوه برای من و مادرشان بوده است.

سؤال(۱۸)- دومین سفر خارجی شما به کدام کشور بود و به چه هدفی انجام پذیرفت ؟

جواب (۱۸)- دومین سفر خارجی من به کشور ایتالیا به قصد همکاری با پروژه الفین تبریز جهت بازرسی تجهیزات ابزار دقیق و مکانیک انجام شد از فروردین ۱۳۷۰ تا مهر همان سال باتفاق خانواده در شهر رم بودیم ، از آن کشور هم خاطرات بیاد ماندنی و تجارب کاری فراوان دارم.

سؤال(۱۹)- از سمت های خود در پتروشیمی شیراز بگوئید از عشق همیشگی تان تدریس ....

جواب (۱۹)- حدود ۲۲ سال در شرکت سهامی پتروشیمی شیراز کار کردم ، کارم از کارشناسی ابزار دقیق در خدمات فنی شروع شد و سپس با شروع مجدد کار ساختمانی طرح گسترش پتروشیمی شیراز با سمت کارشناسی ارشد در بخش نظارت بر نصب تجهیزات ابزار دقیق ادامه پیدا کرد ، پس از راه اندازی طرح ، بعنوان رئیس تعمیرات ابزار دقیق واحد جدید و سپس رئیس تعمیرات ابزار دقیق کل مجتمع و پس از آن بترتیب رئیس تعمیرات مکانیک کل مجتمع ، معاون کل تعمیرات و نهایتاً رئیس خدمات فنی انجام وظیفه نمودم.

در شیراز علاوه بر سمتهای فوق در بیشتر کمیته های فنی و غیر فنی مجتمع نیز عضویت داشتم و زمانی را در هفته صرف کار در چند مطب دندان پزشکی با توجه به قراردادهای تعمیر و نگهداری که داشتم میکردم که باعث میشد بیشتر اوقات مشغول بکار بوده و وقت اضافی نداشته باشم.

همانطوریکه در پاسخ به سؤال ۵ بطور مبسوط نوشتم تدریس را بسیار دوست داشتم ولی همیشه گفت عاشق آن بودم ، کارهای فنی را بیشتر می پسندیدم ، تدریس از زمان دوران دبیرستان و سپس دانشگاه جزء تفریح و کسب درآمد من بحساب میآمد و همچنان ادامه داشت حتی تا آموزش کارآموزان فوق دیپلم در اداره آموزش پتروشیمی شیراز و حتی آموزش به بچه های اقوام.

تدریس را بخاطر اینکه کار کاملاً ساده و منبع درآمدی برایم بود از ابتدا در حاشیه دنبال می کردم و پس از آنهم چه در آموزش پتروشیمی شیراز و چه در خانواده انجام آن برایم لذت بخش می بود ، چون به آنچه که می آموختم باور داشتم و روشهایی برای آموزش انتخاب میکردم که شاگردانم را تشویق به یادگیری میکرد .

سؤال(۲۰)- جنگ تحمیلی را چگونه تجربه کردید ؟

جواب (۲۰)- مجتمع پتروشیمی دو بار توسط هواپیماهای دشمن بمب باران شد و هر دفعه علاوه بر خسارات مالی و تخریب تجهیزات چندین تن از همکاران خوبمان هم شهید شدند.

سالهای خاصی بود ارتباط با خارج از کشور بسختی انجام میشد و کشور متحمل هزینه های سنگینی بود و درآمدهای ارزی صرف خرید قطعات یدکی نمیشد اما ما را برای ادامه کارمصمم تر میکرد . بیاد دارم که پس از بمباران دوم بنده تازه رئیس تعمیرات مکانیک مجتمع شده بودم و بازسازی واحد آمونیاک که قلب کارخانه بود بعده اینجانب و نفراتم گذاشته شده بود . قطعات و تجهیزات زیادی را از دست داده بودیم که بسختی فراهم میکردیم یکی از مهمترین آنها یک زانو فشار قوی روی بخار ۱۱۰ کیلوگرم بر سانتی متر مربع بود که با همت همکاران بازرسی فنی ، و تعمیرات مکانیک مجتمع ساخته و نصب گردید و سالها در سرویس قرار گرفت.

سؤال(۲۱)- با توجه به مشغله ی فراوان تان در آن سال ها توانستید در کنار خانواده باشید و به قدر کافی بچه ها را در آغوش بکشید ؟

جواب (۲۱)- متأسفانه وقت بسیار کمی در خدمت خانواده بودم ، آنموقع معروف بود که میگفتند تعدادی از افراد از رختخواب به رختخواب در کارخانه هستند یعنی صبح هوا تاریک از منزل خارج میشدیم و شب دیر وقت برمیکشتم که در هر دو زمان بچه ها خواب بودند ، من واقعا بچه هایم را با فرصت کافی به آغوش نکشیدم ، مشکلات راه اندازی مجتمع جدید در زمان جنگ و ادامه تولید با کمبود قطعات یدکی همواره ما را به کارخانه می کشاند و ما نیز بدون هیچ چشمداشتی کار میکردیم و دستمزدی هم بیش از حقوق ماهانه نداشتیم تنها خوشحالی ما ، استمرار تولید در آن شرایط بود.

سؤال(۲۲)- گویی تجاربی که در طی سال ها کسب کرده اید شما را ریسک پذیر کرده است و نمی گذارد

بیهوده گرفتار نگرانی شوید؟

جواب (۲۲)- خطر پذیر بودن یکی از عوامل رشد مداوم در زندگی کاری است . شرایط کاری ما همواره سخت بود و ما همچنان استوار و علاقمند به حل مسائل فنی و مقابله با مشکلات و نهایتاً درصدد حل آنها با امکانات کم بودیم. چنین شرایطی بنده را کاملاً ریسک پذیر کرده بود ، طوریکه بعداً در سمتهای بالاتر کوله بار تجاربی با ارزش ریسک پذیری را برایم آسان تر میکرد و بسیار از آن بهره بردم. شاید یکی از دلایلی که مسئولیت مدیر عاملی پتروشیمی رازی را پذیرفتم براساس همین احساس بود ، یاد دارم که وقتی به بنده پیشنهاد پذیرش مدیریت پتروشیمی رازی شد ، تمام همکاران و دوستانم مرا از پذیرفتن آن منع میکردند ، چون مجتمعی بود با بسیاری مشکلات فنی و پرسنلی ، همین روحیه ریسک پذیری بمن کمک کرد که بپذیرم و پس از آن هم کمک خداوند و همکاری همکاران خوبم در آن مجتمع وضعیت را به جایی رساند که پس از سالها کاهش تولید ، در پایان سال ۱۳۸۱ تولید مجتمع پتروشیمی رازی به ۱۰۴ درصد رسید که رکوردی جدید بود که در تاریخ شرکت ملی صنایع پتروشیمی ثبت گردید.

بنده معتقدم که تجربیات به ما امکان میدهد که تصمیم های درست و مناسبی بگیریم ، امری که اساس زندگی صنعتی و موقعیت هر مدیر باتجربه ای را میسازد.

سؤال(۲۳)- آخرین سمت شما در صنعت چه بود ، در دفتر لندن چه می کردید؟

جواب (۲۳)- آخرین سمت من رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت پتروشیمی مبین بود ، با ورود من باین شرکت ، راه اندازی واحدهای عسلویه شروع شده بود و مجتمع های تولیدی مثل آمونیاک پردیس ، پتروشیمی برزویه ، متانول زاگرس ، پتروشیمی پارس ، جم و آریاساسول منتظر یوتیلیتی (برق ، بخار) بودند ، ضمن اینکه قسمتی از پروژه های کوچکتر در مجتمع مبین هنوز به پایان نرسیده بود ، وگرفتاری خاص خود را داشت . خلاصه مشکلات آنجا نیز زیاد بود ولی باز هم خواست خدا و همکاری همکاران باعث موفقیت در آن مجتمع شد.



نزدیک به سه سال و هفت ماه در دفتر لندن مدیر عامل شرکت بازرگانی پتروشیمی لندن بودم و مسئولیت کلیه خریدهای قطعات یدکی واحدها وتامین نیازهای پروژه در دست احداث را بعهده داشتم ، باز هم این شانس من بود که پتروشیمی در سالهای اوج ساخت و ساز بود و مهندس نعمت زاده هم همراه با پیگیریهای مستمر خود نیازهای اساسی را از لندن میخواست و خیلی هم سریع و با سرعت میخواست، یادم میاید هنگام تودیع من در پتروشیمی رازی ، آقای مهندس نعمت زاده به همکاران گفت که بیرمی را به لندن میفرستیم که ارزان و با کیفیت بخرد و به سرعت به پروژه برساند و محصولات را هم گران و سریع بفروشد ، بهر صورت آن دوره هم تجربه خوبی برای من بود و خوشحالم که با اذعان همکارانم کوشش من در آنجا باعث رفع مشکلات پروژه ها در تامین کمبود اجناس و نیازهای فوریشان شد.

لازم به ذکر است که در مدتی که بنده در لندن بودم نزدیک به یک میلیارد و چهار صد میلیون پوند برای واحدهای تولیدی و پروژه ها خرید انجام دادم و با همکاری شرکت بازرگانی پتروشیمی ، تامین مالی برخی از پروژه ها در دست اقدام را از بانکهای اروپا پیگیری میکردم و آخرین وامی را که موفق به دریافتش شدم نزدیک به یک میلیارد دلار بود و تا زمان برگشتم از لندن به تهران ، نزدیک به هفتصد هزار دلار آنرا وصول نمودم.

سؤال(۲۴)- از چگونگی مدیریت خود در سال های خدمت بگوئید . فرصت هایی که در اختیار نسل جوان می گذاشتید بر چه اصلی استوار بود و چه بازخوردی داشت ؟

سؤال(۲۴)- همواره بر این باور بوده ام که جوانها با سرعت بیشتر تجارب مسن ترها که سالها بطول می انجامید تا بدست آورند را فرا می گیرند و مسئولیت بیشتری می پذیرند ، همیشه تجربه مسن ترها که در کنار دانش جوانترها قرار بگیرد نتیجه مثبتی عاید خواهد شد ، بنده این مهم را در سمتهای مختلفی که تصمیم گیرنده اصلی خود بودم تجربه کردم و جواب بسیار خوبی گرفتم بطوریکه نسل بعد از بنده ، جوانترها ،سکان هدایت راعهده دار میشدند و موفق نیز بودند این رویه باعث شد که در پتروشیمی رازی دیگر شاهد توقف های بی مورد تولید و یا کاهش بی رویه تولید نشدیم.

در مدیریت اینجانب همواره نقش نیروی انسانی با اهمیت بوده است. نیروی انسانی سرمایه اصلی سازمان است بنابراین توجه به خواست بر حقش و رفع مشکلات خانوادگی وی در الویت خواهد بود.

نا گفته نماند که برای آشنائی با گرفتاریهای پرسنل از هر کوششی فرو گزار نبودم و همواره رئیس دفتر مدیرعامل و رئیس روابط عمومی شرکت را پلی میان خود و دیگر همکاران میدانستم.

#### سؤال (۲۵) - آیا به نظام جانشین پروری باور داشتید؟

جواب (۲۵) - به باور من هر مدیری یکروز محل و مسئولیتش را به هر حال بدیگری واگذار خواهد نمود ، پس چه خوبست این آمادگی را از قبل بوجود آورده و فرد یا افرادی را که شایسته هستند را برای جانشینی پرورش دهد ، بنده در تمام دوران کاریم این اصل را دنبال کردم و نتیجه مثبت هم گرفته ام ، چون بر این اساس هم اینکه مدیری زودتر به جامعه صنعتی معرفی میشود و هم اینکه مدیر قبلی راحتتر در مقام دیگری بکار گرفته می شود و بدنبال آن تعداد افراد مجرب در جامعه صنعتی افزایش میابند.

اما یادآور میشوم که در مجموع در شرکت ملی صنایع پتروشیمی این رویه به کندی دنبال شده است و دیده شده که برای پر کردن جای خالی یک مدیر ، مدتها بدنبال جانشین بوده اند و متاسفانه گاهی با بکارگیری نیرویی خارج از مجموعه جانشین را گمارده اند. ناگفته نماند که زمانی در نمودار سازمانی برای هر سرپرست و مدیری یک معاون برگزیده شد که با اخذ آموزش های لازم بتواند در صورت نیاز جانشین مدیر خود شود که آنهم تقریباً به بیراهه رفت یعنی گاهی برای شغل و مقامی با تخصص مشخص معاون متفاوتی برگزیده میشد.

#### سؤال (۲۶) - به نظر شما چه چیزی می تواند در شرایط فعلی موتور محرک صنعت پتروشیمی باشد؟

جواب (۲۶) - متاسفانه بد فهمی و روش غلط در تفسیر و بکار گیری اصل ۴۴ در مورد صنایع پتروشیمی ، موتور محرک این صنعت صاحب نام را از کار انداخت ، شاید شرکت ملی صنایع پتروشیمی اولین شرکت دولتی بود که در اوائل دهه ۷۰ به خصوصی سازی فکر کرد و با تاسیس شرکت سرمایه گذاری پتروشیمی و شرکتهای زیر مجموعه تفکر خصوصی سازی را ترویج داد و چه خوب پیش رفت تا زمانی که پتروشیمی اجراء پروژه برای احداث

واحدهای جدید را در دست گرفت و رفته رفته واحدهای احداث شده به بخش خصوصی واگذار شد. نمونه های فراوانی را میتوان در دو منطقه ویژه اقتصادی یا خارج از این دو منطقه مثال زد ولی روش فعلی به کندی پیش میرود و نهایتاً می بینیم که در سالهای اخیر هیچ پروژه ای حتی بمعنی واقعی اجراء نشده است چرا؟ برای اینکه سایه پتروشیمی بالای سر آنها نیست و اگر هم هست قدرت قبلی را ندارد، بخصوص اینکه ارگانهای دولتی هنوز باین باور نرسیده اند که یک بخش خصوصی مستقل، میبایستی در مملکت فعال شود و مرتب در حال کار شکنی بوده و بنظر میرسد که کلا اعتقادی به اجراء یک پروژه بزرگ توسط بخش خصوصی مستقل را ندارند. بنابراین موتور محرک پتروشیمی زمانی بحرکت جدی درخوآهد آمد که مطابق تجربه گذشته، پروژه ها با برنامه ریزی و حساب شده توسط پتروشیمی، مدیریت و اجراء شده و پس از تکمیل به بخش خصوصی با شرایط خاص واگذار گردد.

سؤال (۲۷) - آیا در راستای افزایش سود آوری صنعت پتروشیمی باید محصولات با ارزش افزوده ی بالاتری

تولید کرد؟

جواب (۲۷) - واقعیت اینست که ایجاد صنایع پتروشیمی بهترین بهانه برای جلوگیری از خام فروشی است که بحق اکثریت تولیدات این صنعت ارزش افزوده بالایی دارد، اما نباید صرفاً بسراغ تولیداتی با ارزش افزوده بالا رفت، لازم است که بموازات بفکر آینده بازارهای جهانی، نیاز جامعه و صنایع پائین دستی و همچنین اشتغال زایی نیز بود. گاهی واحدی با ارزش افزوده پائین را فقط و فقط بخاطر نیاز صنایع پائین دست راه میاندازیم. بعنوان مثال پتروشیمی خوزستان (تولید کننده پلیمرهای مهندسی) واحدی است، با ارزش افزوده کم ولی بدلیل تامین نیازهای پائین دستی که تامین کننده تجهیزات پزشکی میباشد احداث شده است.

سؤال (۲۸) - به نظر شما لغو تحریم ها پایان ماه عسل چینی ها در ایران است؟

جواب (۲۸) - دقیقاً همین است، ما بناچار سراغ چین و محصولات آن رفته ایم، بدیعی است چنانچه ارتباط ما با شرکتهای صاحب نام غربی بهبود یابد اکثر مجریان طرحها، اعتماد چندانی به تکنولوژی یا محصول چینی نخواهند

داشت و جای تاسف است که علیرغم فراهم آوردن شرایط مناسب برای سرمایه گذاری چینی ها در ایران ولی مرتباً با عدم صداقت ، خلف وعده و کارشکنی آنها مواجه ایم و می بینیم که تاکنون علیرغم ایجاد تضامین لازم از طرف دولت ایران ، آنها هیچگونه اقدام موثری انجام نداده اند.

سؤال(۲۹)- آیا دستیابی ایالت متحده به فناوری استخراج و پالایش ذخایر نامتعارف نفت و گاز به ویژه "شیل گس" به پاشنه آشیل کشورهای صاحب صنعت گاز و پتروشیمی جهان مانند عربستان ، روسیه ، ایران و قطر تبدیل شده است؟

جواب(۲۹)- گزارشات و مطالعات سازمانهای مرتبط با انرژی در جهان مانند آژانس بین المللی انرژی و نشریات معتبری چون WGI و .... عمدتاً جایگاه خوشبینانه و انقلابی را برای آینده ذخایر نامتعارف انرژی مانند "شیل اویل" و "شیل گس" قائل میشوند که در صورت صحت آمار و ارقام ارائه شده و با توجه باینکه بخش عمده ای از ذخایر شناخته شده "شیل گس" در خاک بزرگترین مصرف کنندگان انرژی جهان یعنی آمریکا ، هند و چین قرار دارد این مساله میتواند در صورت عدم توجه و رویکرد مناسب کشورهای صاحب صنعت گاز و پتروشیمی جهان که اقتصادشان با محدودیت تولید و صادرات این منابع انرژی شکل گرفته است یک تهدید بالقوه استراتژیک و یا بقول شما پاشنه آشیل تبدیل شود.

سؤال(۳۰)- به نظر شما چگونه می توان فناوری ، دانش فنی و بازار را هم زمان در اختیار داشت ؟

جواب(۳۰)- در صورتیکه یک بنگاه اقتصادی بتواند فناوری ، دانش فنی و بازار را همزمان در اختیار داشته باشد که بسیار ایده آل است اما حفظ آن منوط به وجود سرمایه های فنی ، نیروی انسانی قابل اعتماد و پر تلاش و حفظ بازار با اعتبار بخشیدن به BRAND آن بنگاه و رقابت پذیری تولید آن است.

سؤال(۳۱)- مهم ترین چالش های پیش روی صنعت پتروشیمی را چه مسایلی می دانید ؟

جواب(۳۱)- متأسفانه بزرگترین چالش ، عدم رقابت سرمایه گذار خارجی برای سرمایه گذاری در این صنعت بزرگ است و همچنین عدم باور دیگر ارگانهای مملکت به خصوصی سازی است . دوستی میگفت برای احداث

کارخانه ای پائین دستی به هر کسی مراجعه میکردم چیزی از من طلب میکرد آنقدر که از احداث کارخانه منصرف شده و برای این منظور به یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس مهاجرت کردم ، در آنجا درست برعکس دیده شد ، یعنی ارگانهای دولتی قبل از هر چیز میگفتند چه میخواهی در اختیارت قرار دهیم تا این کارخانه سریعتر احداث گردد.

چالش دیگر اینکه متأسفانه کمتر سرمایه گذار واقعی و یا یک یا چند فرد سرمایه دار به صنعت راه پیدا کرده اند ، بیشتر صنعت بسمتی رفته است که میشود گفت صاحبان آن شبه دولتی هستند که نه اقتدار NPC را بعنوان ارگان دولتی دارند و نه راه و رسم پول خرج کردن را !!!! و نهایت اینکه حتی نتوانسته اند از BRAND شرکت ملی صنایع پتروشیمی برای عرضه تولیدات خود در بازارهای جهانی بهره مند گردند.

سؤال (۳۲) - به نظر شما چرا به رغم تلاش های بسیاری از مدیران و دست اندرکاران هنوز با اهداف تعیین شده ، به ویژه از نظر بهره وری فاصله دارید؟

جواب (۳۲) - به نظر من سرچشمه و مهمترین دلیل عقب افتادگی شاخص های بهره وری، برغم تلاشها و برنامه ریزیهای انجام شده ، پائین بودن میزان بهره وری در نیروی کار و سرمایه های انسانی در کلیه سطوح مدیریتی، کارشناسی و کارگری است. عدم تناسب دستمزدها و کارائی نیروی کار ، روز مرگی ، پیاده نشدن شایسته سالاری ، بی توجهی به میزان مهارت و تخصص و بازدهی افراد در کار و عدم تناسب خروجی های آموزشگاهها و دانشگاههای ما با ورودیهای صنعت و بنگاههای اقتصادی ، نگرانی آینده و دغدغه تامین اجتماعی ، ضعف در فرهنگ کار ، عدم دلبستگی نیروی کار به کاری که انجام میدهد و نگاه به شغل صرفاً در حد کسب درآمد و رفع نیازهای مالی ، سوء مدیریت و عدم آینده نگری و نرسیدن به سودهای سریع و آسان برخی کارفرمایان از جمله پائین بودن بهره وری نیروی انسانی در ایران است.

البته بهره وری مقوله گسترده ایست که یک وجه آن مربوط به نیروی کار است و وجوه دیگر آن میتواند عدم استفاده از تکنولوژیهای کارآمدتر ، ناکارآمدی و عدم ثبات و عمر کوتاه تصمیم ها ، قوانین و مدیریتها باشد .

سؤال(۳۳)- خصوصی سازی را چگونه می بینید ؟

جواب (۳۳)- متأسفانه شرایط فعلی خصوصی سازی ، واگذاری شرکت‌های دولتی به شرکت‌های شبه دولتی است که این فقط از قدرت شرکت‌ها کاسته است چون صاحب شرکت حالا دیگر شرکت‌های سرمایه گذاری هستند که توسط ارگان‌های دولتی تاسیس شده اند ، بدیهی است خصوصی سازی در شرایطی که مردم از طریق بورس سهامدار باشند صحیح است ولی می بینیم که لاقلاً در اکثر شرکت‌های صاحب نام بخصوص شرکت‌های پتروشیمی این چنین نبوده است و اگر هم مردم سهام بوده اند سهام اندک داشته اند که منجر به تغییرات مطلوب ساختار مدیریتی نشده است که عملاً با ذات خصوصی سازی و اثر بخشی در عرصه های ایجاد اشتغال ، بهره وری مطلوب و ایجاد ارزش افزوده با صرفه و سود منافات داشته است.

سؤال(۳۴)- آیا بهبود ارتباط صنعت پتروشیمی با دانشگاه‌های کشور ضرورتی اجتناب پذیر است ؟

جواب (۳۴)- این ارتباط صنعت و دانشگاه ارتباط غیر قابل گریز است و مدیران باید سعی بر استحکام این ارتباط داشته باشند چون نتایج بسیار مثبتی برای دانشجو و حتی صنعت داشته است. مثال ساده آن دانشکده نفت است ، بنده و هم دوره هایم دوره های کارآموزی را در پالایشگاه و پتروشیمی میگذرانیم و پروژه هایی از طرف استاد در ارتباط با صنعت نفت و پتروشیمی بما معرفی میشد. همیشه ارتباط دو بخش دانشکده نفت و صنعت نفت یک ارتباط کاملاً مستحکم بود و نتایج آن هم بخوبی مشهود است.

بیاد میاورم که در پتروشیمی رازی مشکلی در ریفرمر دوم داشتیم که توسط یک دانشجوی دانشگاه شیراز برطرف شد بنابراین این ارتباط دو طرفه است و برای هر دو سودمند خواهد بود.البته همانطوریکه در سئوالات قبلی اشاره کردم ، خروجی دانشگاه‌های ما با ورودی بنگاه‌های اقتصادی و صنعت تطابق ندارد.

سؤال(۳۵)- آقای مهندس تفاوت نسل خود را با نسل امروز صنعت در چه می دانید ، نسل امروز با امکانات و فن

آوری گسترده ای کار میکند و نسل شما از بسیاری امکانات محروم بود اما کارنامه ای درخشان داشت ...

جواب (۳۵)- تفاوت وجود دارد اما بی انصافی است که این تفاوت را بسیار بدانیم بالاخره نسل امروز هم چنانچه به بازی گرفته شود خلاقیت‌هایی از خود نشان خواهد داد ، بنده این را در دوران مسئولیت‌هایم تجربه کردم و وقتی

به نسل جوانتر مسئولیت دادم و کارهای سنگینی را بآنها سپردم نتیجه های مثبتی بدست آورده ام. شاید تفاوت اندک را در توقع و انتظار بیشتر بشود جستجو کرد ، نسل امروز با توجه به دسترسی امکانات بیشتر ، توقع و انتظارات بیشتری از جامعه دارد.

سؤال (۳۶) - آیا در روند خصوصی سازی به تجارب دیگر کشورها و مطالعات انجام شده ی آنها توجه شد؟

جواب (۳۶) - بنظر بنده اصلاً توجه نشده است ، نقش مردم در خصوصی سازی دیگر کشورها بسیار پررنگتر است و موفقیت آن هم چشمگیرتر ..

سؤال (۳۷) - به نظر شما شایسته سالاری یعنی چه ؟

جواب (۳۷) - به نظر من بعد از صداقت مهمترین ویژگی یک مدیر موفق شایسته سالاریست و تعریف آنرا بکارگیری مناسب ترین و بهترین نیروی انسانی موجود میدانم ، ما برای دستیابی به فرهنگ صحیح شایسته سالاری نیازمند عبور از شعارهای پوچ و تکراری و رسیدن به یک باور عمیق و اراده قاطع در راس یک مجموعه و سازمان خواهیم بود. و نهایتاً برای تحقق آن باید فرآیندهای فرعی و بسیار مهم شایسته باوری ، شایسته خواهی ، شایسته شناسی ، شایسته پروری ، شایسته گماری و شایسته داری را توسط مدیریت سازمان و همچنین متولیان نیروی انسانی پیاده نمود.

در قرن ۲۱ و در دنیای پر شتاب و بی توقف پیشرفت ، شایسته سالاری نه تنها یک ارزش برخاسته از عدالت محوری در یک سازمان ، بلکه یک مزیت مهم رقابتی میباشد.

سؤال (۳۸) - با کتاب چه میانه ای دارید ؟ آخرین کتابی که خواندید چه نام داشت ؟

جواب (۳۸) - ارتباطم با کتاب قطع نشده است ولی ممکن است کمتر شده باشد. شبها قبل از خواب حتماً چند صفحه مطالعه میکنم ، در مسیر رفت و برگشت مطالعه میکنم ، در هواپیما مطالعه میکنم کلاً زمانهایی را صرف خواندن کتاب و مطالب مفید مجلات و روزنامه ها میکنم. آخرین کتابی که مطالعه کرده ام "زندگی عشق است"



نام داشت که نوشته غلامحسین قزوینی است قبل آنهم کتابهای "چالشهای مدیریت در سده ۲۱" نوشته پیتراف دراکر و کتاب "پائی که جاماند" نوشته سید ناصر حسینی پور را خوانده ام و هم اکنون کتاب "۹۹ گام تا ۱۰۰ سالگی" را در دست دارم و پس از آنهم تصمیم دارم که کتاب "ایران بین دو انقلاب" و کتاب "قدرت نه مثبت" را بدست بگیرم.

سؤال(۳۹)- آخرین هدیه ای که از همسران گرفتید چه بود ؟

جواب (۳۹)- آخرین هدیه ، یک خودکار نفیس پارکر بود که بمناسبت تولدم بمن داد.

سؤال(۴۰)- آینده ی صنعت را چگونه می بینید؟

جواب (۴۰)- متأسفانه آینده درخشانی برای آن پیش بینی نمیکنم ، شرکتهای کوچک بدلیل ورود کالای ارزان چینی به بازار ، یکی پس از دیگری تعطیل میشوند و شرکتهای بزرگ هم با واگذاری غیر صحیح ، درخشانی خود را از دست داده اند ، پروژه های جدید را هم که می بینیم پس از سالها هنوز منتظر گشایش اعتبار اسنادی و حل دیگر مسائل هستند طوریکه که در بعضی موارد توجیه اقتصادی را از دست داده اند.

سؤال(۴۱)- تا کی می خواهید کار کنید ؟

جواب (۴۱)- کار کردن باعث احساس غرور و افتخار است .تا زمانی که توانایی انجام یک کار مثبت را داشته باشم کار میکنم و بدینوسیله به زندگی خود معنی می بخشم ، واقعیت اینست که هنوز از کار کردن خسته نشده ام.فراقت میتواند به منبع استرس تبدیل و درگیریهای درونی و بیرونی را باعث شود زیرا حس بیهودگی ، ایجاد ناامیدی، پرخاشگری و تنش میکند ، ویلیام اوسلر میگوید " کار بهترین درمانگر است " و فراغت خطرناک ، بنابراین تا وقتی کار میکنم در حقیقت زندگی میکنم و زندگی میکنم ، تا زمانی که زندگی به پایان رسد.

سؤال(۴۲)- بعد از بازنشستگی چه کردید ؟

جواب (۴۲) - هنوز در مرخصی باز نشستگی بودم که کارم را در بخش خصوصی و در یک شرکت مهندسی مشاور شروع کردم و بی وقفه ادامه دادم و همچنان هم ادامه دارد.

سؤال (۴۳) - اکنون چی می کنید ، لطفاً به تفصیل برای ما شرح دهید آیا شرکت سیراف انرژی در پیوند با شرکت انرژی سپهر است ؟ فلسفه وجودی سیراف انرژی چیست و چه اهدافی را دنبال می کند؟

جواب (۴۳) - هم اکنون مدیر عامل شرکت سرمایه گذاری سیراف انرژی هستم این شرکت زیر مجموعه شرکت انرژی سپهر است و مجری طرح واحد متانول با ظرفیت ۱,۶۵۰,۰۰۰ تن متانول در سال میباشد که در کنار سواحل خلیج فارس در ۱۰ کیلومتری بندر دیر در حال احداث است.

سؤال (۴۴) - شما به عنوان مدیر عامل شرکت سیراف انرژی چه تعاملاتی را با زیر دستان خود دارید؟

جواب (۴۴) - بنده همواره کارکنان شرکت خود را ، سرمایه های شرکت میدانم و تمام کوششم براینست که از تجربه های خود به آنها بیاموزم و سعی میکنم تا آنها هم مثل خودم با عشق و علاقه کار را دنبال نمایند ، بحرف آنها گوش میدهم ، با آنها مشورت میکنم و نهایتاً مشترکاً تصمیم میگیریم. اکثر همکاران من در سیراف انرژی جوانهای علاقمنده و مثل خودم عاشق کارشان هستند. بنابراین تجربه من و انرژی آنها قدرتی است که میتواند این پروژه را تضمین نماید.

سؤال (۴۵) - تولید شما چه خواهد بود ، چرا مجتمع را در بندر پی ریختید ، چه قراردادهایی را امضاء کرده اید و هزار سوال دیگر که شما واضع آن هستید .

جواب (۴۵) - همانطوریکه در سؤال ۴۳ عرض کردم تولید ما متانول است ، بندر دیر یک منطقه محروم است و نزدیکی پروژه به آبهای خلیج فارس بمنظور سهولت صدور تولیدات کارخانه از مزایای انتخاب بندر دیر است.

تقریباً کلیه مجوزهای مورد نیاز و قراردادهای بخش فرآیند و نیازهای یوتیلیتی طرح منعقد و امضاء شده اند و در شرایط فعلی پیشرفت پروژه ۱۸/۵ درصد میباشد. نا گفته نماند مراحل اخذ اعتبار اسنادی از طریق صندوق توسعه پایان رسیده و بزودی قرارداد مشارکت با بانک صادرات بعنوان بانک عامل بامضاء خواهد رسید. زمین پروژه در سایتی به وسعت ۵۴ هکتار واقع است که حدود ۲۲ هکتار آن مورد استفاده واحد فرآیند و یوتیلیتیهای مورد نیاز طرح خواهد بود. تسطیح، تحکیم بستر، فنس کشی اطراف زمین، احداث واحد آب موقت و ساخت حوضچه آبگیر از اقداماتی است که تاکنون در سایت انجام شده است.

سؤال (۴۶) - پیام تان به عنوان مدیری موفق و تحصیل کرده ای خلاق برای نسل جوان چیست ؟

جواب (۴۶) - همکاران جوان به خاطر داشته باشند که زمان خیلی زودتر از آنچه که باور داریم میگذرد ، بنابراین از هر فرصتی برای آموختن و کسب تجربه بهره گیرند و این میسر نیست مگر عاشقانه کار کردن با حضور موثر و مفید در واحدهای صنعتی کشور. آنچه که می آموزید ، شما را هم برای دیگران و هم برای خودتان ارزشمند تر میکند و نهایتاً خود کفایی ، استقلال و خود مختاری را برایتان به ارمغان میآورد . باید بدانیم که هیچ چیز غم انگیزتر از لحظه ای که تلف میشود ، فرصتی که از دست میرود و یا تجربه ای که بدست نمیآید نیست. در خاتمه اشاره ای به دو بیت شعر مولانا میکنم ، ان شاء اله مقبول واقع شود.

اینهمه گفتیم لیک اندر بسیج	بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بی عنایت حق و خاصان حق	بر ملک باشد سیاه هستش ورق